

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در جواب محقق حکیم قدس سره بود در نهج الفقاهه که ایشان فرمودند اگر تفسیر واجب تخییری را این قرار بدهیم که برمی‌گردد به وجوب‌های مشروط به تعداد عدل‌ها، و در جایی هم که مکروه می‌گوید إفعل یا این کار یا آن کار را، به همین نحو باشد. که می‌گوید این را انجام بده مشروط بر این که آن را ترک نکنی، این را باید انجام بدهی، مشروط به این که آن‌ها را ترک نکنی، باید این را انجام بدهی و الا أفعل کذا. آن یکی را هم می‌گوید اگر آن را ترک کردی باید این را انجام بدهی و الا أفعل کذا، پس این‌جا می‌شود در حقیقت اکراه به فرد، اکراه به مصداق، نه به جامع، که شما بگویید اکراه به جامع به فرد سرایت نمی‌کند.

خب این مطلب قهراً این شبهه را ایجاد می‌کند که اگر بخواهیم این‌جوری بگوییم پس بنابراین هر فردی را انتخاب... همه‌ی این افراد مکروه علیه هستند دیگر. حالا اگر یک جایی، یکی از عدل‌ها مباح بود یکی حرام بود، یا یکی از عدل‌ها بیع فاسد بود یکی بیع صحیح بود. یا اگر دو حرام بود یکی از عدل‌ها حرمت اشد داشت و یکی اخف. باید بگویید که همه‌ی این‌ها بالاخره همه‌اش مکروه علیه است دیگر. و حال این که این قابل التزام مثلاً نیست. ایشان می‌فرمایند که در مواردی که هر دو... هر دو حالا از باب اقل تصریح گفته می‌شود و الا خب هر مقدار عدل هست وجود دارد. اگر همه‌ی این اطراف موضوع اثر شرعی باشند؟؟؟ اگر همه‌ی افراد موضوع اثر شرعی هستند در غیر آن جایی که حالا أخف و اشد باشند، در غیر آن جایی که یکی مباح باشد یکی... که آن‌جا اثر شرعی ندارد دیگر. اباحه را اثر شرعی نمی‌دانند. و اباحه هم برداشتن خلاف امتنان است با این که حدیث رفع در مقام امتنان است. مثل این که مثلاً می‌گوید یکی از دو زوجه‌ات را طلاق بده. این‌جا هر کدام را طلاق داد باطل است. چون این را طلاق بدهد اگر طلاق او را ترک می‌کنی او را طلاق بدهد اگر طلاق او را ترک می‌کنی. خب هر کدام را بیاید طلاق بدهد مکروه علیه است دیگر. اکراهی بر آن نیست باطل است.

اگر دو کأس خمر وجود دارد یکی به قول ایشان احمر است و یکی مثلاً فرض کنید که اصفر است. می‌گوید کأس اصفر را بنوش اگر آن را نمی‌نوشی، و الا کذا. و کأس احمر را بنوش اگر اصفر را نمی‌نوشی و الا کذا. خب این‌جا هم هر کدام را بنوشد مکروه علیه است و حرمتی ندارد در این‌جا. و همین‌طور می‌فرمایند که اگر اثر مال

یکی از این دو تا باشد، مثل این که گفته بیع صحیح و بیع فاسد، یا گفته که... حالا همین بیع صحیح و بیع فاسد که اثر مال یکی است مثلاً. این جا هم فرموده اگر آن بیع را انتخاب بکند، بیع صحیح را انتخاب بکند باطل است. می‌فرمایند «لو كان الاثر بأحدهما دون الآخر فاختر ما له الاثر بطل، لصدق الاكراه و إمكان التفصّي بما لا اثر له لا يبدأ في صدقه بالاضافة الى ما له اثر بعد ما كان كلّ منهما مكروها و قد حمل عليه تخييراً» بالاخره گفته که اگر این را انجام ندهی، فلان ضرر را به تو وارد می‌کنم اگر آن را ترک کردی و این را انجام ندادی و اگر این را ترک کردی و آن را.... بنابراین این جا هم ایشان ملتزم هستند خلافاً ل بسیاری از فقهاء که این جا را می‌گویند نه...

س: این جا یک نوع محصول دنیوی درست کردیم کلّ منهما مکروهاً شرعاً که مکروه نیست محصول دنیوی کأنّ دارد که مکروه است بیع فاسد را باید وقتی می‌گوید کلّ منهما مکروهاً پس باید بگوید که بیع فاسد محذور دنیوی دارد فقهاء که می‌گویند این جا؟؟؟

ج: نه بخاطر ...

س:؟؟؟ آن جا تحرز محذوریت شرعی فقط دارند می‌گویند چون محذور شرعی نداری تفصّی داری پس. محذور است، وقتی می‌گوید کلّ منهما مکروهاً، پس باید بخاطر چی مکروه باشد؟ بخاطر محذور شرعی؟ محذور شرعی که ندارد فاسد است که، پس محذور دنیوی دارد اما علماء که می‌گویند این جا اگر بین فاسد و صحیح شد لا یبطل، چون تفصّی داری، بخاطر این است که فقط نظرشان به محذوریت شرعی‌ای آن است نه محذوریت دنیویه را اصلاً بحث نمی‌کنند بله اگر محذوریت دنیوی دارد بخاطر محذوریت دنیوی‌اش انگار که بین دو تا امر مجهول افتاده، آن‌ها؟؟؟ اگر واقعاً یک امر محذوریت دنیویه دارد مگر دست به این بزنم زنم ناراحت می‌شود کار من به طلاق می‌کشد مثلاً. مکروه است واقعاً دیگر. مکروه باشد این را چون فرض بیع صحیح و فاسد از جهت شرعی می‌بینم آن حرف را زدم و الا اگر واقعاً فاسد هم یک محذور دنیوی باشد مناطی که می‌گفتید بین امری که محذور دنیوی دارد و یک چیزی که اثر دارد چی می‌گفتید؟ می‌گفتید باطل است دیگر.

ج: نه ببینید حرف بر سر این است که یکی از آن‌ها اثر دارد یکی از عدل‌ها و یکی از عدل‌ها اثر ندارد. خب آن‌ها می‌گویند خیلی معروف این است که عندهم، عند غیر واحدی، این که این جا اگر رفت ذو اثر را انتخاب کرد یقع صحیحاً. چون معلوم می‌شود اکراه بخصوص که نبوده آن‌ها این جوری می‌گویند، می‌گویند اکراه که مال جامع بوده، مال فرد که نبوده، این هم که اثر داشته، می‌توانسته این را رها کند. نه اضطراری هست و نه اکراهی است.

س:؟؟؟

ج: دارد.

س: ??? در حالی که این حرف را می‌زد که دارد حرف‌های دیگر آن ??? نباید داشته باشد می‌فهمیم وقتی محذور ??? مؤونه دارد. این زنش طلاق می‌گیرد اگر این بیع فاسد را انجام بدهد. همین که آن زن می‌فهمد که بیع فاسد انجام داده مؤونه دارد پس تفصی بما لا مؤونه نیست. علماء اگر فرض کردند عرض کردم فقط اثر شرعی را می‌گویند این را جواب بفرمایید چرا می‌فرمایید نه؟ مطلقاً حتی اگر اثر محصول دنیوی هم داشته باشد علماء می‌گویند این جا ???

ج: حالا فرض کنید ندارد، شما آن صورت را حساب بکنید دیگر،

س: ???

ج: بابا همان صورت را دارم فرض می‌کنم.

س: ??? آقای حکیم می‌فرمایند ???

ج: نه

س: چرا این را فرمودید.

ج: نه نگفتم این را. نه هر دو مکروه علیه است.

س: نه مکروه ???

ج: می‌فرمایند که «لو كان الاثر لأحدهما دون الآخر فاختر ما له الاثر بطل، لصدق الاكراه و امكان التفصی (دفع دخل دارد می‌کند) بما لا اثر له لا يقدر في صدقه بالاضافة الى ما له الاثر بعد ما كان كل منهما مكروهاً» چرا؟ این مکروه هم از باب همان که توضیح داد.

س: از چه باب مکروه باشد؟

ج: عرض می‌کنم دیگر، هر دو مکروه است از باب این که گفت که اکراه او به فرد است.

س: مکروهاً، نه مُکرهاً، مکروهاً. ??? را نمی‌گوید مکروه را دارد می‌گوید. آقا مکروه یا به محذوریت شرعیه است یا محذوریت دنیویه است نمی‌گوید مکروهاً. می‌گوید بالاضافة بعد ما كان منهما مكروهاً. این قرینه می‌شود

پس محذور دنیویه را دارد می‌بیند این حرف را می‌زند.

ج: می‌دانم، مکروه بودن از ناحیه‌ی اکراه است نه به ذاته.

س: ???

ج: نه آقای حکیم قبلاً خواندیم ایشان فرمود اکراه ...

س: آورده علی؟؟؟

ج: پس حالا هر دو می‌شود مکروه، بخاطر آن اکره، پس هم این مکروه است یعنی ادخل آن مُکره این آقای مکره را در مکروهیت این. و ادخل آن مکره، مکره را در مکروهیت این. هر دو مکروه شده از ناحیه‌ی این، یعنی ادخله فی الکُره.

س: می‌تواند دیگر، ایشان طبق نظر خودش ...

س:؟؟؟

ج: همان را دارد می‌گوید دیگر. یعنی ادخله فی الکُره. خب هم نسبت به این ادخله فی الکُره، هم نسبت به آن ادخله فی الکُره، پس باطل است.

خب حالا یک جوابی آن‌ها می‌دهند که معنای اکراه ادخله فی الکُره نیست در این‌جا، آن معنای باب إفعالی. بعد می‌فرماید بله، اگر هر دو اثر داشته باشد و تکلیفی باشد اگر هر دو اثر داشته باشد و تکلیفی باشد حالا قبل از آن... اگر می‌فرمایند «إذا كان أحدهما موضوعاً للحكم التكليفي دون الآخر» بیاید بگویند که یا این شراب را بنوش، یا این آب را بنوش. خب در این‌جا شما چه می‌گویید؟ خب ادخله فی الکُره، شما می‌گویید این جور است دیگر، آن فرد است این را بنوش به شرطی که؟؟؟ این‌جا ملتزم می‌شوید به این که هر کدام را بنوشد اشکالی ندارد؟ آب که معلوم است که اشکال ندارد خمر را هم بنوشد اشکالی ندارد؟ «کما لو أكرهه علی شرب الخمر أو شرب الماء مع كراهته لشرب الماء لم يصدق الاكراه بالنسبة الى شرب الخمر لو اختاره» این‌جا را می‌گویند نه، خب این بر چه اساسی است که می‌فرمایند؟ بر اساسی هست که قبلاً ایشان مفصلاً فرمودند پارسال هم نقل کردیم کلام ایشان را، ایشان می‌فرمایند که کُره‌ی که به شخص وارد می‌شود در اثر اکراه مکره که او را ادخال در کُره می‌کند، این تارةً سبب آن چه هست؟ تارةً سبب آن امور نفسانی شخص است. یک چیزی را نمی‌پسندد، دوست ندارد یا فوqش انجام آن از ناحیه‌ای که این دارد می‌گوید ولو فی ذاته ولی چون این دارد می‌گوید نمی‌پسندد. بالاخره برمی‌گردد این کُره به امور خودش، نفسانیات خودش. نسبت به آن شیء. در این جور جاها این است که اگر چه یعنی او کاری کرد که این داخل شد در آن چیزی که او را دوست ندارد بحسب مشتتهیات خودش، و نفسانیات خودش. اما در امور شرعی، جایی که حکم شرع روی آن هست. آن‌جا کُره ملاکش نفسانیات نیست. آن‌جا ملاکش حکم شرع است. محاسبه‌ی این که ادخله فی الکُره أم لا؟ او ملاکش حکم شرع است. چرا؟ می‌فرماید بخاطر این که ادله‌ی فرائض، مدلول التزامی آن کأنّ این است که شارع امور نفسانی را در مورد آن امر رفض کرده و بی‌اعتبار دانسته. وقتی می‌گوید این چیز حرام است یعنی کار من ندارم

که تو دوست داری، می‌خواهی، مایل هستی، علاقه‌ی نفسی به آن داری، شهوت نسبت به آن هست، نیست؟ من به این‌ها کار ندارم من می‌گویم نه، من به آن علایق تو اعتنایی ندارم آن‌جایی هم که می‌گویی واجب است که انجام بدهی، باز یعنی همین.

بنابراین در جایی که تکلیف وجود دارد آن ملاک کُره و ادخال در کره چیست؟ همان تکلیف می‌شود آن‌جا، نه چیز دیگر. حالا که این‌جوری شد می‌فرماید در این صورت که «إِذَا كَانَ أَحَدُهُمَا مَوْضِعاً لِلْحَكْمِ التَّكْلِيفِيِّ دُونَ الْآخَرِ كَمَا لَوْ أَكْرَهَ عَلَى شَرْبِ الْخَمْرِ أَوْ شَرْبِ الْمَاءِ مَعَ كَرَاهَتِهِ لَشَرْبِ الْمَاءِ لَمْ يَصْدَقِ الْإِكْرَاهُ بِالنِّسْبَةِ إِلَى شَرْبِ الْخَمْرِ لَوْ اخْتَارَهُ لَمَّا عَرَفْتَ مِنْ أَنَّ الْكَرَاهَةَ فِي مَوْضِعِ الْحَكْمِ التَّكْلِيفِيِّ إِنَّمَا تَكُونُ بِمُلَاحَظَةِ الْحَكْمِ وَ شَرْبِ الْمَاءِ لَيْسَ مَكْرُوهًا بِهَذَا اللَّحَاطِ فَلَا يَكُونُ مَكْرُوهًا بَدَلًا لَشَرْبِ الْخَمْرِ حَتَّى يَكُونَ مَكْرُوهًا عَلَيْهِ وَ لَوْ تَخَيَّرًا».

این‌جا می‌فرمایند که آب ولو مکروه او باشد اما شارع چون نسبت به احکام تکلیفیه گفتیم ملاک خود تکلیف است. وقتی ملاک خود تکلیف باشد نسبت به ماء که حرمتی ندارد. پس بنابراین نسبت به شرب ماء کراهت صادق نیست دخله فی الاکراه صادق نیست. بنابراین در این‌جا اگر آب بخورد مکروه علیه نیست، اما اگر بخواند... این‌جا پس مخلص دارد، این‌جور نیست که یک مکروهی بدل از آن مکروه باشد. که اگر آن را انجام ندادی این نسبت به شرب خمر پس حدیث رفع شامل نمی‌شود چون مخلصی ندارد.

حالا اصل مطلب ایشان را در صفحه‌ی این... حالا این چاپ جدید البته، در صفحه‌ی ۳۶ بود آن اصل مطلب ایشان هم قبلاً ایشان بیان کردند فرمودند که: «قَدْ عَرَفْتَ أَنَّهُ يُعْتَبَرُ فِي مَفْهُومِ الْإِكْرَاهِ أَنَّ يَكُونُ الْمَحْمُولُ عَلَيْهِ مَكْرُوهًا لِلْمَكْرَهِ وَأَنَّ بَاعِثِيَّةَ الْحَمْلِ عَلَيْهِ بِمَنَاطِ ارْتِكَابِ أَقْلِ الْمُحْذَرِينَ وَ أَهْوَاهُمَا» یعنی یک چیزی برای شخص مکروه است این می‌آید وادارش می‌کند که این کار را انجام بدهد با این، علی‌رغم این که مکروه است ولی می‌گوید انجام بده، این اگر انتخاب می‌کند انجام دادن آن را، از باب اقلّ المکروهین است یعنی آن عقابی که او می‌خواهد به او وارد بکند مورد کره او هست انجام خود این کار هم مورد کره او هست. ولی می‌گوید خب حالا این را ما دوست نداریم و نمی‌پسندیم و تنفر داریم از آن. اما آن عقاب، تنفرمان بیش‌تر است؛ تراحم می‌شود از باب اقلّ المحذورین این را انتخاب می‌کند انجام می‌دهد.

«و هذا المعنى يختلف باختلاف حال المكروه عليها فإن كان ممّا لا اقتضاء فيه شرعى بأن يكون ممّا يجوز فعله شرعاً فكراهة الامر المكروه عليه و كراهة الامر المخوف الذى يكون الامر المكروه اهو منه إنما هو بلحاظ الجهات النفسانية و دواعى الجبليّة» آن‌جایی که این‌جوری باشد آن ملاک کراهت و مناط کراهت همین امور نفسانی و دواعی جبلی و انگیزه‌های جبلی انسان است بلا دخل للشارع فیهما. «و يكون الحكم المرفوع هو الحكم الوضعي

مثل الاکراه علی البع و الطلاق و نحوهما و إن کان ممّا فیہ اقتضاءً شرعی کما لو کان محرماً شرعاً فکراهته و کراهة الامر المخوف» کراهت خود این شیء و کراهت آن امری که آن وعده به او داده، «إنّما هو بلحاظ الاقتضاء الشرعی فیهما» «فلو حُمِلَ علی شرب الخمر لم یکن ذلک اکراهاً الا بلحاظ کراهتها لکونها محرماً و أنّ ارتکابها اھون من الوقوع فی محرّمٍ آخرٍ و لا عبرة فی الدواعی النفسانیة فی مثل ذلک»

س: آن آخرش یعنی چی؟ لأن ارتکابها اھون من الوقوع فی محرّم آخر، محرّم آخر مگر دارد؟ می‌گوید این شرب خمر را بکن یا می‌زنم تو را، زدن و تحمل ضرر مگر حرام است؟ این جا یعنی چی؟ این جا اھونیت و اقل... اقل محذورین توی معاملات مفهوم می‌دهد من یا باید معامله بکنم، یا کتک بخوردم، معامله را می‌کنم نوش جونم و اھون از کتک خوردن است این جا که شرب خمر می‌خواهد بکند، شرب خمر می‌گوید حرام است بخاطر کره شرعی آن است، ادله‌ی ملازمه‌ی ادله است از آن طرف اھون از محرّم است آخر؟ آن طرف که می‌خواهد بزند تحمل ضرر که حرام نیست. خب پس

ج: می‌گوید می‌کشمت.

س: حالا که می‌آید انتخاب می‌کند،

ج: می‌گوید می‌کشمت، آن هم محرّم است.

س: نه، آن را بخاطر وجوب حفظ می‌گوییم واجب می‌شود فرض کنید که نه این طور نیست می‌گوید آقا جانت را مثلاً برمی‌دارم از تو. این از باب حفظ نفس، یعنی واجب؟؟؟

ج: حفظ نفس بله،

س: مال واجب است؟

ج: مثلاً بله.

س: یعنی اقل محذورین آن، محذور آخر این است که باید مالت را حفظ بکنی. این جا هم می‌گوید شرب خمر هم نباید بکنی، شرب خمر اھون است از جهت شرعی تا اضاعه مال.

ج: یا مثلاً کشتن اگر بگوید.

س: کشتن بله. اضاعه‌ی مال؟؟؟

ج: اضاعه‌ی مال هم هست که مثلاً تا چقدر اضاعه‌ی مالی باشد.

«و لا عبرة فی الدواعی النفسانیة فی مثل ذلک و هذا ممّا لا اشکال فیہ و کأنّ السرّ فیہ» که چطور آن جاها ملاک دواعی نفسانیه و امور و جبلیه و این هاست اما در این جا نه، می‌فرماید «کأنّ السرّ فیہ أنّ ادلة الاحکام

الاعتضائية» اقتضائی یعنی تکلیفی به گردنت می‌آورد مثل اباحه نیست یا وجوب است یا حرمت است. «أن أدلة الاحکام الاعتضائية دالة على الغاء نظر المكلف و إهمال دواعي النفسانية و أنه لا عبرة بشوقه الى الفعل و لا بکراهته من غير جهة حکم الشرعی» به این‌ها کاری ندارد. «فالاکراه المأخوذ فی موضوع أدلة نفی الاکراه ينزل على الاکراه بالنظر الى حکم الشارع فتكون أدلة الاحکام الاعتضائية من هذه الجهة حاکمة على أدلة نفی الاکراه و إن كانت محکومة لها من حيث عمومها لحال الاکراه».

خب می‌فرمایند که اکراهی که مأخوذ در ادله‌ی نفی اکراه هست گفته رفع ما استکرها علیه این تنزیل می‌شود بر اکراه بالنظر به حکم شارع. یعنی اگر یکی چیزی حرام است می‌گوید انجام بده، این ادخله فی المکروه به لحاظ این که حرمت دارد، نه به لحاظ جهات نفسانی آن، به جهتی که حرمت دارد پس چون حرمت دارد مکروه این می‌شود که دارد این هم دارد در؟؟؟ اگر یک واجبی را می‌گوید ترک کن، این‌جا باز چون حکم شرع هست ترک فریضه می‌شود نسبت به ترک فریضه که دارد بنابراین این اکراه از این جهت صادق است.

«فتكون أدلة احکام الاعتضائية من هذه الجهة حاکم على أدلة نفی الاکراه» یعنی چی؟ یعنی مصداق البته گفتیم شاید آن وقت هم می‌گفتیم یعنی ورود؟؟؟ حقیقت، یعنی مصداق دارد درست می‌کند برای آن. ولو از جهت نفسانی اصلاً کراهی هم ندارد، خیلی هم دوست دارد. ولی چون حرام است که دارد پس این ادله دارد می‌گوید این‌جا هم هست پس رفع ما استکرها علیه شامل آن می‌شود.

س: حکومت می‌شود نه ورود. چون ورود؟؟؟ حقیقی می‌سازد؟؟؟

ج: خب این‌جا هم همین‌طور است دیگر.

س: این‌جا بحسب طرح من مورد کراهت من هست و حقیقتاً این مورد کراهت من را تغییر نمی‌دهد.

ج: نه درست است ولی چون آن دیگر ملاک نیست. بعد از این که شارع این کار را... ورود این است که بعد از این که شارع یک کاری کرد می‌شود مصداق حقیقی، این‌جا هم بعد از این که شارع واجب کرد یا حرام کرد، و الغاء کرد آن‌ها را، پس این‌جا واقعاً این که می‌شود این. بعد از کار شارع البته.

خب «و إن كانت محکومة لها من حيث عمومها» اگرچه... زیباست یعنی طرفینی با هم کار می‌کنند، ادله‌ی حرمت می‌آید چکار می‌کند؟

س: موضوع را توسعه می‌دهد؟؟؟

ج: نه این موضوع درست می‌کند برای رفع ما استکرها علیه، موضوع که درست شد خود ما استکرها حرمت را برمی‌دارد. این ادله می‌گوید دواعی نفسانی را بگذار کنار، الغاء می‌کند پس می‌شود موضوع رفع ما استکرها علیه، حالا شد موضوع ما استکرها علیه چکار می‌کند؟ خود موضوع ما استکرها علیه این را برمی‌دارد. «و إن كانت محکومة لها» یعنی ادله‌ی احکام اقتضائیه محکوم ادله‌ی نفی اکراه هست من حیث عمومیه لحال الاکراه» که آن اکراه ولو از این ناحیه درست شده باشد.

خب بر اساس این مطلب که آن‌جا ایشان تحقیق کردند بر اساس این مطلب ایشان می‌فرمایند که خب در این جایی که این به او گفته یا شراب بنوش، اگر آب نمی‌نوشی، آن آب را نمی‌نوشی، و الا أفعل کذا، یا آب را بنوش اگر شراب نمی‌نوشی و الا أفعل کذا. حالا این‌جا ایشان می‌فرماید که این‌جا حق نوشیدن شراب ندارد. چرا؟

س: اباحه دارد دیگر، نسبت به شرب ماء اکراه در تکلیفیات است اکراه در تکلیفیات مناط آن فقط مناط شرع و اقتضاء ادله‌ی شرعیه است شرع هم نسبت به مباح که اصلاً نگفته که من کرهی دارم تا از کلّ منهما مکروه باشد. بخاطر این.

س: صدق؟؟؟ فی الکراه نسبت به شرب ما نمی‌کند.

س: نمی‌کند، چون مکروهیت شرعیه‌ای ندارد شرب ماء. و ملاک در تکلیفیات غیر ملاک در وضعیات است در وضعیات ملاک مشتهیات نفسانی بود همین که تو می‌گویی معامله نکن نمی‌خواهم معامله بکنم، آن گفت آن ملاک در وضعیات است صحت معامله را برمی‌دارد اما اگر در تکلیفیات که می‌خواهد حرمت و این‌ها را بردارد ملاک شرع است. شما برای مبنای آن اشکال کردید پارسال حاج آقا.

ج: بله حالا بنا بر آن مبنا می‌خواهیم تطبیق ایشان را بگوییم چه جوری می‌شود.

س: تطبیق آن کامل است ظاهراً. مبنای آن اشکال دارد.

ج: نه آخر باید این جوری تطبیق بشود آخر این فرض این است که اکراه مکروه هم بر این است.

س: نه ما هم اول این‌طور فکر می‌کردیم، فکر می‌کردیم اکراه اعم از چه، بخاطر مشتهیات و حرف این من بدم می‌آید یا بخاطر این که شرع می‌گوید ایشان این جوری نمی‌گوید، می‌گوید یا معاملات وضعیات است یا محرمات و تکلیفیات است در معاملات و وضعیات ملاک مشتهیات هستند در تکلیفیات و محرمات ادله‌ی رفع اکراه؟؟؟



ج: نه ببینید ایشان فرمود که «کما لو اکرهه علی شرب الخمر أو شرب الماء مع کراهته لشرب الماء» تا اکره صادق باشد.

س: می‌گویید مهم نیست کراهت، چون الغاء می‌کند ادله‌ی مباحات،؟؟؟

ج: نه اقتضائی که نیست ادله‌ی مباحات. ادله‌ی اقتضائی الغاء می‌کند. اما اباحه که ادله‌ی اقتضائی نیست.

خب حالا این‌جا سؤال این است که آب مکروه او بوده.

س: بخاطر حرف این.

ج: حالا یا بخاطر حرف این یا به هر جهتی، پس آن‌جا ملاک مشتهیات نفسانی می‌شود چون آن‌جا که حکم اقتضائی نداریم، خب نسبت به آب چون مشتهیات نفسانی دارد و فرض این است که آب نمی‌خواهد بخورد دوست ندارد این آب را بخورد، پس اکره صادق است. نسبت به خمر هم کراهت دارد ولو مشتهیات نفسانی را آن‌جا شارع کنار گذاشته، یک آدمی است که دلش می‌خواهد خمر بخورد ولی بخاطر این که خدا فرموده نمی‌خورد کراهت دارد. خب آن‌جا هم گفته یا شراب بخور، اگر آن را ترک می‌کنی، پس بنابراین این هم مکروه علیه قرار می‌گیرد. خب شما هم که می‌فرمایید که مشروط است دیگر. خب این‌جا اگر آن آب را نخورد خب این را باید بخورد، مکروه است دیگر. چرا این وجه این‌جا... می‌فرمایند که «بما عرفت من أن الکراهة فی موضوع الحکم التکلیفی إنما تكون بملاحظة الحکم و شرب الماء لیس مکروهاً بهذا اللحاظ»...

س: بهذا اللحاظ،؟؟

ج: عرض می‌کنم «بهذا اللحاظ» یعنی به لحاظ حکم تکلیفی، چون بهذا اللحاظ نیست یعنی حکم اقتضائی روی آن نیست. عرض من این است می‌گویم حکم اقتضائی روی آن نیست درست، بهذا اللحاظ نمی‌شود گفت، اما خودتان فرض شما این است که این آب مکروه است از لحاظ نفسانی، حکم اقتضائی هم ندارد که بگویید آن جهات نفسانی مرفوض است.

س: پس جهات نفسانی هست و این هم مکروه است.

ج: مکروه است.

س: از شما متوجه هستیم حاج آقا، ایشان در باب معاملات فقط این حرف را می‌زند مشتهیات را فقط در؟؟؟

ج: نه می‌فرماید تکلیفیات... آن را هم قید فرموده احکام اقتضائی،

س: ما نمی‌گوییم اقتضایی دارد. ما می‌گوییم احکام اقتضائی ندارد. اما احکام اقتضائی حُرّمات می‌آید مکروهیت

درست می‌کند بعد؟؟؟

ج: برای کی، برای محرمات و واجبات.

س: قبول داریم درباره‌ی محرمات و واجبات فعل و ترکش را محرم می‌کند مفروض می‌کند می‌گوید اگر واجب است نباید ترکش بکنی، اگر محرم است نباید فعلش کنی، اما در باب شرب ماء که می‌خواهد موضوع بشود بای رفع ما استکرها علیه نه احکام اقتضائیه‌ی فعلی داریم نه احکام اقتضائیه‌ی؟؟؟ داریم پس احدی اطراف مکروه علیهای شما ليس مکروهاً بهذا المناط. شما می‌گویید نه، ليس مکروهاً بهذا المناط؟؟؟

ج: نباشد، ولی مکروه علیه هست حالا مناط آنها فرق بکند.

س: به مناط اشتها نفسانی و انفجار نفسانی؟؟؟ ایشان اول گفت، گفت در باب تکلیفات فقط مناط آن است. فقط در باب حکم وضعی آن است مناط.

س: تکلیفی‌ها توی اقتضائیه‌هایش، آب که مباح اقتضائی نیست که.

س:؟؟؟ حاج آقا این مخلص را یعنی ایشان توی اقتضائیات می‌گوید که یعنی در واقع او نظارت دارد به این که مخلصی هم در کنار آن... تنها راه آن ظاهراً همین است دیگر، گفتیم مخلص داشت، این طور باید درست بکنیم دیگه که اگر مخلص داشت ...

ج: چه مخلصی دارد؟

س: نه می‌خواهم بگویم که باید آن را درست بکنیم که در باب احکام اقتضائی این الان می‌تواند آب بخورد دیگر، درست است؟ محل بحث ما همین است دیگر؟ از آب بدش می‌آید، شرب خمر هم که حرام است شما می‌فرمایید نسبت به هر دو مکروه است نسبت به آن شرب خمر بخاطر الغاء جهات نفسانی، نسبت به این هم چون اقتضائی نیست به جهت این که است که خب مکروه است دیگر، ولی در صورتی که عملاً چنین فتوایی دادند که بیایی آقا در واقع بین شرب خمر و آب مکرهی بیایی مثلاً شرب خمر بکنی، این فتوا قابل صدور نیست مشکل همین است دیگر، می‌خواهم بگویم باز در رابطه با آن شرب خمر یک‌جوری باید مطلب را از این که مخلص دارد یعنی می‌تواند آب بخورد،

ج: ایشان نفرموده. ببینید راه‌های دیگری

س: من می‌خواهم بگویم یک‌جور باید؟؟؟

ج: چه‌جور دریاوریم از توی عبارت. ایشان عبارت‌شان این است «و شرب الماء ليس مکروهاً بهذا اللحاظ فلا یکون مکروهاً بدلاً لشرب الخمر»

س: همین دیگر حاج آقا.

ج: بدلاً لشرب الخمر. می‌گوییم آقا چرا ...

س: ??? شما اشکال بکنید عیب ندارد بگویید آقا هر دو لحاظ آورده علی ال ???

ج: نه، گاهی

س: ???

ج: نه می‌دانم ببینید یک وقت

س: حرف شما متین است می‌فرماید آورده فی الكل، این که می‌خواهد رفع ما استکرها علیه، هر دو را بگیرد، آورده فی الكل در مورد ما فقط نباید ??? ادله‌ی شرعیه باشد همین که من از حرف تو بدم آمد نمی‌خواهم انجام بدهم منطاً خود کره وجدانی و نفسانی هست رفع ما استکرها، بحسب شرب خمر بخاطر ادله‌ی حرمت، بخاطر آن هم که کلاً کره ??? این حرف قبول است قشنگ است حرفش ولی این نیست.

س: الان نسبت به آب چه قشنگی‌ای دارد؟

ج: نه می‌گوید

س: می‌گوییم اشکال وارد است؟

ج: بله، ببینید حرف بر سر این است گاهی اشکال به حدی وضوح دارد ورودش که نمی‌شود تقریر کرد.

س: همین بیان نمی‌شود کرد.

ج: حرف این است که آن مطلب را نمی‌شود تقریر کرد، آخر یک وقت صورت ظاهر دارد تقریر می‌کند انسان، بعد می‌گوید فلان اشکال را دارد. اما طبق این مطالبی که ایشان فرمودند این اصلاً نمی‌توانیم تقریرش بکنیم.

س: نمی‌خواهد ایشان یک چیز اضافه بگوید در آن جا که عدلی نداشت آن مقدارش را بیان کرد، آن جا که عدل نیست، می‌گوید مشتبهات نفسانی مثلاً لذت و این‌ها داری، شاید گفته آقا این لذت را الغاء کن، حکم من را بیاور، حالا این جا دارد ??? می‌کند می‌گوید آقا این جایی که عدل هم دارد این جا مشتبهاتی دارد که کره است نمی‌خواهد آب را بخورد. شاید دو تا کار می‌کند می‌گوید این میلی که داری به خمر، این را باطل کن، میل را بگذار کنار. آن کره‌ی هم که نسبت به آب داری آن را هم باطل کن، اما باید تکمیل بکند حرفش را.

س: یعنی مخلص این طوری درست می‌کند دیگر، ما هم همین را داریم می‌گوییم.

س: هر دو را دارد باطل می‌کند. می‌گوید میل باطنی داری به شرب خمر، شارع می‌گوید وقتی که من گفتم خمر نخور، این میل را بگذار کنار، آن طرف عدل دارد می‌گوید آن هم خب من کره دارم ??? آن کره نفسانی هست آن را هم الغاء بکن، هر دو را دارد الغاء می‌کند.

س: یعنی مشتهیات نفسانی خودت را کلاً الغاء بکن.

س: ??? که دو تا الغاء می‌کند.

ج: آخر چه کار....

س: ??? خود همین شرب خمری که آن کره نسبت به شرب ماء به عنوان عدل آن بگذار کنار.

س: درست است بله، حاج آقا این مخلصی هم که من می‌گویم عرض من همین بود که در مورد محرمات می‌گوید اگر مخلص داشته باشی، یعنی در واقع همه‌ی جهات نفسانی را بگذار کنار، هم جهات نفسانی در خودش، هم این که در عدلش بخواهی در نظر بگیری، آن هم کره دارد دیگر، آن را هم بگذار کنار.

ج: آخر آن چه ربطی به این دارد؟

س: خب بالاخره عدل همین است دیگر.

ج: نه عدل که مکره عدل ???

س: ???

ج: نه حرم الله الخمر معنای آن این است که مشتهیات نفسانی خودتان را نسبت به آب خوردن و چیزهای دیگر بگذارید کنار، ???

س: یعنی وقتی که پای محرمات آمد وسط، دیگر هیچ جهت نفسانی را در نظر نگیرید. اعم از این که جهت نفسانی خواستن خود نسبت به این شرب خمر را در نظر نگیر، این را خط بطلان روی آن بکش، و از آن طرف از آن آب که بدت می‌آید که آمده در وزان این و در حد این قرار گرفته، آن را هم بگذار کنار، آن می‌افتد پایین، پس مجبور هستی که در واقع از شرب خمر اجتناب بکنی. این می‌شود دیگر، یعنی آن جهات نفسانی برای آب که از آب بدت می‌آید آن را هم چکار کن ...

ج: نه ایشان که تصریح فرموده است که «و شرب الماء ليس مكروهاً بهذا اللحاظ» یعنی حکم ندارد.

س: بهذا اللحاظ ??? ندارد کلاً وقتی پای محرمات آمد وسط، همه‌ی نفسانیات را بگذار کنار، چه نفسانیاتی که شرب خمر در خودش وجود دارد و چه در عدل آن. آن را هم بگذار کنار، یعنی کلاً می‌گوید بیا ببین شارع چه می‌گوید هیچ هوای نفسی را به طور کلی در نظر نگیری، چون اگر این کار را هم بکنی، که بگویی آقا این‌ها هر دوی آن‌ها در واقع مکره هم هستند پس من بیایم شرب خمر بکنم، این در واقع آمدی، آن جهت نفسانی آب را به آن ارزش دادی، که داری این را عدل آن قرار می‌دهی. چون ???

ج: من که قرار نمی‌دهم. مکره عدل قرار داده، گفته یا این، یا آن.

س: به هر حال الان که عدل قرار گرفته دیگر.

ج: نه، علی‌ایّ حال خیلی آب می‌برد اگر.

حالا این‌جا دو تا مطلب هست یکی این که مبنا که ایشان می‌فرمایند که ادله‌ی اکراه یعنی اوقعه فی الکراهه، که گفتیم این نیست که اصل مبناست. و ثانیاً همین مطلبی که حالا در تطبیق در این مقام می‌خواهند بفرمایند. ولی این نکته‌ی ایشان نکته‌ی خوبی بود اصل مطلب ایشان که ایشان فرمودند که ولو این که ... به این نحوی هم که ما بیان کردیم که شما لازم نیست که بگویید اگر در واجب تخییری گفتیم این‌جا هم این می‌گوییم که بیاییم اشکال بکنیم به این که ما در واجب تخییری این را نمی‌گوییم، نه، می‌خواهیم از واجب تخییری الگو بگیریم که ممکن است همان‌جوری که در واجب تخییری قد یقال به آن مقاله، ممکن است در باب اکراه هم به این‌جور مکره بیاید اکراه بکند. و این مسئله که کسی این‌جور ... و این هم فرع که طرح بکنیم که اگر مکره به این شکل آمد اکراه کرد، این حکمش چه هست؟ که این‌جا دیگر آن اشکالی که به جامع بوده به جامع به فرد بر نمی‌گردد. دیگر آن اشکال وجود ندارد. اگر این مقصود باشد این فرمایش ایشان. حالا یک اشاره‌ای فقط بکنم حالا دیگر وقتی گذشته، تا این که زمینه برای فردا.

راه دیگری که برای این سؤال و این اشکال هست این استدلال هست فرمایش محقق خوئی قدس سره و کسانی است که این مذهب را دارند و می‌آیند می‌گویند که ما قبول داریم. اکراه از جامع به فرد سرایت نمی‌کند. این درست است ولی در موارد اکراه به جامع، عنوان اضطرار پیدا می‌شود نسبت به فرد. پس در حقیقت اکراه به جامع، فردساز است برای اضطرار، و از راه اضطرار می‌گوییم که حکم برداشته می‌شود نه از راه خود اکراه، بلکه اکراه به جامع این در حقیقت مثل ورود می‌ماند کأنّ برای ادله‌ی اضطرار که فرد می‌سازد برای آن. اکراه به جامع باعث می‌شود که من اضطرار پیدا بکنم که آن جامع را می‌خواهم محقق بکنم که از عقاب آن برهم چاره‌ای ندارم جز این که آن جامع را یا در ضمن این فرد ایجاد کنم خود جامع را که نمی‌شود بدون ایجاد در ضمن فرد ایجادش کرد. پس مضطر می‌شوم بر این که آن جامع را بخواهم ایجاد بکنم این که یا این فرد را انجام بدهم یا آن فرد را انجام بدهم، پس از راه اضطرار است. آن وقت از راه اضطرار که شد پس بنابراین اشکالی ندارد آن وقت جواب آن مطالب را چه می‌دهید؟ آن هم حالا توضیحی دارد که برای جلسه‌ی بعد.

و صلی‌الله علی محمد و آل محمد.

پایان.